

مکتب فلسفی رئالیسم و تعلیم و تربیت

لطیف شریفات، عباس قلتاش

دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه آزاد اسلامی واحد لامرد، sherifat.latif@gmail.comدانشیار گروه علوم تربیتی واحد مرودشت، دانشگاه آزاد اسلامی، مرودشت، ایران، Gholtash578@yahoo.com

چکیده

رئالیسم که در فارسی "واقع گرایی" و "اصالت واقع" نامیده می‌شود، تقریباً نقطه‌ی مقابل ایده‌آلیسم بوده و برای اشیای مستقل از ذهن و فکر ما واقعیت قایل است. رئالیسم، اشیاء را آن‌چنان که هستند، قبول دارد و از تعبیر و تفسیر جهان خارج طبق تجربه‌های شخصی خودداری می‌کند. اندیشه‌های واقع‌گرایانه، تاریخی طولانی دارد. معمولاً ارسطو را پدر فلسفه‌ی واقع‌گرایی می‌دانند. از زمان وی تاکنون فیلسوفان واقع‌گرا هر کدام تفکرات متفاوت داشته‌اند و هرچه به زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم، بر گستره‌ی تفکرات رئالیستی افزوده می‌شود. عمده‌ترین معیار برای تمایز رئالیست از ایده‌آلیست، پذیرش جهان مادی و طبیعی به عنوان یک واقعیت غیرقابل کتمان است و اینکه دانش‌ها و ارزش‌ها، مستقل از ذهن انسان وجود دارند. با این حال، برخی از متفکران رئالیست علاوه بر عالم مادی به عالم غیرمادی نیز باور دارند. از اینرو برخی از اندیشمندان، رئالیست‌ها را به واقع‌گرایان علمی یا طبیعی و عقلانی یا قدیمی تقسیم کرده‌اند (شفیلد، هری؛ مترجم سرمد، غلامعلی، ۱۳۷۵). هدف ما در این مقاله بررسی مکتب رئالیسم و تاثیر آن بر تعلیم و تربیت است تا با بررسی دیدگاه دانشمندان این مکتب و استفاده از اندیشه‌های مثبت آن در جهت کیفیت بخشی در مسائل یادگیری گام برداریم.

مفهوم رئالیسم

رئال (Real) در لغت به معنای واقعیت است و رئالیسم یعنی واقع‌نمایی. رئالیسم، مکتبی ادبی - هنری است که در اواسط قرن نوزدهم میلادی یعنی در فاصله سال‌های ۱۸۵۰ - ۱۸۸۰ در اروپا و آمریکا رواج یافت. این مکتب عکس‌العملی بود در مقابل مکتب رمانتیک. رمانتیک مکتبی درون‌گرا و ذهنی بود که برای فرار از واقعیت اکنون، به دنیای گذشته پناه می‌برد که البته این دنیای ساختگی غالباً مبنای واقعی نداشت، اما رئالیسم مکتبی عینی و بیرونی بود که بر بیان واقعیت‌های جامعه تأکید بسیار داشت و معتقد بود که آثار متکلفانه و دیرفهم مکتب‌های رمانتیسیسم و کلاسیسیسم راه به جایی نمی‌برد و برای نشان دادن تصویر درستی از جامعه باید زبانی بی‌پیرایه و ساده را برگزید (سید حسینی، سیما، ۱۳۷۵).

پایه‌گذاران اصلی رئالیسم در فرانسه نویسندگان و شاعران کم‌شهرتی بودند که به طور صریح با مکتب رمانتیسیسم مقابله می‌کردند. از جمله این افراد می‌توان به شامفلوری (chamfleury)، مورژه (murger) و دورانتی (Duranty) اشاره کرد. نخستین عرصه‌ای که رئالیسم توانست در آن خودی نشان بدهد، هنر نقاشی بود و گوستاو کوربه (۱۸۱۹ - ۱۸۷۷ م) یکی از پیشگامان آن محسوب می‌شود.

(بالزاک ۱۸۵۰ - ۱۷۹۹ م) نیز اولین کسی است که با نوشتن رمان‌هایی در مجموعه «کمدی انسانی»، مسائل اجتماعی را به شکل جدی‌تری مطرح نمود. این رمان‌ها درباره زندگی قشر متوسط مردم فرانسه سخن می‌گفت. با وجود آنکه بالزاک قصد تشکیل مکتبی را نداشت، اما با نگارش این آثار به عنوان پیشرو نویسندگان رئالیست مطرح شد (انوشه، حسن، ۱۳۷۵).

در انگلستان، جورج ایلیوت (George Eliot) و در آمریکا ویلیام دین هاوولز (William Dean Howells) نیز مکتب رئالیسم را پایه‌گذاری کردند.

در مکتب رئالیسم، اصل بر این است که نویسندگان در اثر خود تخیل خود را چندان به کار نگیرند، بلکه با بی‌طرفی و به دور از هرگونه قضاوتی تنها راوی یک داستان باشد؛ داستانی درباره زندگی مردم رنج کشیده و ضعیف و کارگران و پیشه‌ورانی که تا آن زمان در هنر و ادبیات توجه زیادی به آنها نشده بود. نویسندگان رئالیست می‌کوشیدند زندگی مردم زمان خود را به شکلی کاملاً عینی و واقعی در آثار خود منعکس کنند. رئالیست‌ها در واقع منتقدان اصلی جامعه خود بودند. آنها با نشان دادن مشکلات اجتماعی و فاصله طبقاتی میان مردم و پرده برداشتن از اعمال ناشایست طبقه اشراف، اعتراض خود را به هیأت حاکم ابراز می‌داشتند (سیدحسینی، رضا، ۱۳۸۴).

رئالیست‌ها معتقد بودند که دیگر ذائقه مردم شعر را نمی‌پسندند. به همین سبب، آنها زمان و داستان کوتاه را برای بیان افکار خود را برگزیدند. این گونه بود که شعر و عشق که دو رکن اساسی مکتب رمانتیک بود، از دستور کار رئالیست‌ها خارج شد (مروت، منصور، ۱۳۸۵).

مهم‌ترین ویژگی آثار رئالیستی آن است که انسان را به عنوان موجودی اجتماعی مطرح می‌کند و ریشه همه رفتارهای نیک و بد او را در اجتماع جست و جو می‌کند. (مروت، منصور، ۱۳۸۵). بنابراین رمان نویسی که در این مکتب قلم می‌زند، باید شناخت درستی از محیط اطراف خود داشته باشد. او باید بتواند با نفوذ به دنیای درون شخصیت‌ها، تصویر روشنی از آنها در پیش چشم مخاطب ترسیم نماید. قهرمانان رمان‌های رئالیستی غالباً از طبقه متوسط اجتماع برگزیده می‌شدند که نماینده هم‌نوعان و هم‌فکران خود بودند. (نوری، نظام‌الدین، ۱۳۸۵).

به سبب واقع‌گرایی و نیز پیوندی که مکتب رئالیسم میان فرد و جامعه برقرار کرد، این مکتب هیچ‌گاه رونق خود را از دست نداد و به یک دوره خاص محدود نشد، بلکه در همه دوران‌ها هوادارانی برای خود کسب نمود.